



تا عاشق یادگیری هستید، زنده‌اید

راز فلسفه که من را نزدیک به ۶۰ سال در وادی خود نگاه داشته این است که (فلسفه) ذات فرهنگ است. اما اگر قرار باشد بگویم که چه چیزی از فلسفه عایدم شده باید به مجموعه ای از کلمات و عبارات اشاره کنم که بدل به عشق به یادگیری شده‌اند.

با دکتر کریم مجتهدی؛ استاد فلسفه
تا عاشق یادگیری هستید، زنده‌اید

راز فلسفه که من را نزدیک به ۶۰ سال در وادی خود نگاه داشته این است که (فلسفه) ذات فرهنگ است. اما اگر قرار باشد بگویم که چه چیزی از فلسفه عایدم شده باید به مجموعه ای از کلمات و عبارات اشاره کنم که بدل به عشق به یادگیری شده‌اند.

حتی اگر قرار باشد بمیرم، می‌خواهم بدانم که مرگ چگونه است؛ یعنی یادگیری برای من ارزش والایی دارد.

اگر آموزش فلسفه به درستی انجام شود، عشق به یادگیری را در جوان شکل می‌دهد. از ابتدا هم این علاقه، تا این اندازه حاد و زنده و واقعی نبود؛ اما حالا پس از 80 سال زندگی، تا جایی به فعلیت رسیده که هنوز می‌خواهم یاد بگیرم و به آن بیت فردوسی که: «چنین گفت پیغمبر راستگوی / زگهواره تا گور دانش بجوی» اعتقاد راسخی پیدا کرده‌ام. فلسفه زندگی و هدف از آن را هم یادگیری می‌دانم. تا لحظه ای که عشق به یادگیری داشته باشید، زنده‌اید. اگر بخواهید تا لحظه آخر چیزی یاد بگیرید، حیات واقعی دارید. چون یادگیری هیچ گاه تمام نمی‌شود و جاودانه است.

درباره کریم مجتهدی

پیشرفت، در گرو آموزش فلسفه

اگر می‌خواهیم به لحاظ فکری و فرهنگی، به تمام معنا، پیشرفت کنیم باید به آموزش فلسفه اهمیت دهیم. هیچ رشته‌ای به اندازه فلسفه اهمیت ندارد و کارآمد نیست. نمی‌گویم همه باید فیلسوف شوند؛ اما همه باید در دوره ای از تحصیل خود، چیزی از فلسفه بیاموزند. ارثیه فلسفی، ارثیه آموزشی است. به هر حال، تفکر در همه علوم، اصل است و با مطالعه فلسفه است که امکانات تفکر و محدودیت هایش را می‌یابید. نزد فیلسوف واقعی، تفکر نوعی کوشش مستمر و دائمی و ضرورتاً گشایشی در افق ذهن همه علوم است. فلسفه حب دانایی و دانشجویی است؛ اما مهم این است که به تفکر، تظاهر نکنیم. مقدمه علم

جنبه اصلی دوره تجدید حیات فرهنگی غرب رابطه فکر و علم است، به طور مثال، فلسفه کانت نوعی تامل در فیزیک نیوتن است. پس فکر مقدمه علم است. فلسفه باید واقعا تدریس شود و این آموزش است که کاربرد موثر خواهد داشت. فلسفه چیزی نیست که هر کس آن را درس دهد. باید برای آن برنامه ریزی درست و درازمدت صورت گیرد؛ اما باید دقت کرد که مصادره به مطلوب هم نشود.

بمبی که متفکین به خانه ما زدند!

محیط خانوادگی در آینده هرکسی موثر است؛ زیرا آغاز سرنوشت است و خطوط اولیه زندگی او در آن محیط شکل می‌گیرد. من در محیط مذهبی و نسبتاً مرفهی رشد پیدا کردم. به طوری که ما در ماه رمضان، مراسم خاصی داشتیم. اگرچه مادرم مدرسه نرفته بود؛ اما در خانواده پدری اش، زبان فرانسه را یاد گرفته بود. من در خانواده، کتاب های بسیاری در اطرافم بود و درواقع، با کتاب، بزرگ شدم. از یک سو، در اتاق پدرم کتابخانه ای بود و از سوی دیگر، مادرم برای من دیوان حافظ و گلستان سعدی می‌خواند و مرا از کودکی ترغیب به خواندن می‌کرد. یازده ساله بودم که جنگ جهانی دوم شروع شد. یادم است که تابستان 1320 در خانه بیلاقی مان در حوالی تبریز بودیم که جنگ آغاز شد. متأسفانه در همان زمان، به خانه ما بمب اصابت کرد. به هر جهت نگرانی عمومی در همه ما بود و حتی یادم است در آن روستا وقتی سربازان رفته بودند اسب های آنها در بیابان رها شده بودند! این بود که با نخستین اتوبوسی که به تهران می‌آمد، زادگاهم را ترک کردیم.

خواندن فلسفه شهامت می‌خواهد

نیمه مقطع ابتدایی بود که به تهران آمدم و من به دبستان فردوسی رفتم. سپس به دبیرستان فیروز بهرام و بعد هم کالج البرز رفتم. در آن زمان، زبان انگلیسی عمومیت نداشت و من هم شروع به یادگیری فرانسه کردم. در دوره جنگ حتی در محله

امیرآباد آمریکایی ها ساکن بودند. و وضع جنگی محسوس بود. در این میان فعالیت احزاب چپ زیاد بود و روزنامه هایی منتشر می شد که بازتاب دهنده این شرایط بود. کلاس هفتم یا هشتم بود که هم یک روزنامه دیواری داشتیم و هم یک انجمن ادبی که در آن با دوستان به بحث های روز می پرداختیم. در آن زمان، هر حزب مرام نامه و اعتقاد خود را داشت. من به هم تناسب سن، برای شناخت این گرایش ها، کنجکاو بودم. خانواده ها در آن زمان برای تامین زندگی آینده فرزندان شان، آنان را به طبابت یا مهندسی تشویق می کردند- هرچند هم دوره های من بیشتر حقوق و معماری خواندند. در دبیرستان، دانش آموز متوسطی بودم. هندسه ام خوب بود و حتی راه حل مسائل را به طور بصری می دادم. خانواده ام دوست داشتند معماری بخوانم؛ اما از روی کنجکاوی و شهامت بود که فلسفه خواندم. به نظرم می رسید که خواندن فلسفه در برابر کسانی که به دروس کاربردی روی آورده بودند، نوعی شهامت به حساب می آید. هنوز هم فکر می کنم که ورود به وادی فکر شهامت می خواهد. در هر حال، امروزه این انتخاب، با تدبیرتر و معقولانه تر شده است.

یادگیری در سوربن، تدریس در تهران

تمام تحصیلات دانشگاهی من از لیسانس تا دکتری در فرانسه گذشت. سال 1950 (1329) بود که برای ادامه تحصیل به فرانسه رفتم. پس از دریافت کارشناسی ارشد 2 سال را در دانشسرای عالی در تهران درس می دادم- هرچند که آشنایی ام با معادل های فارسی اصطلاحات فلسفی بسیار کم بود. سپس دوباره به فرانسه برگشتم و در سال 1963 (1342) با درجه دکتری به ایران آمدم. پس از 6 ماه به دانشگاه تهران وارد شدم و تمام دوران تدریس من حتی پس از بازنشستگی، در دانشگاه تهران و هیات علمی گروه فلسفه گذشت.

در 12 روز تعطیلات، 14 کتاب 100 صفحه ای خواندم!

در جوانی، برای خرید کتاب حق انتخاب چندان نداشتیم؛ چون عنوان ها محدود بود و ما مجبور بودیم رمان ها یا کتاب های موجود را بخوانیم. در آن زمان برای مثال رمان های «اشتفان تسوایگ» که برخی از آن ها به فارسی ترجمه شده بود، اهمیت زیادی در میان مردم پیدا کرده بود. او زندگینامه نویس هم بود و زندگی «ماری آنتوانت»، «ژوزف فوشه» و... را نوشته بود. در دوره دبیرستان در نوع خود خیلی کتاب می خواندم. به یاد دارم که وقتی یک بار، 12 روز به تعطیلی رفتیم، من 14 کتاب که هر کدام حدودا 100 تا 120 صفحه بود، خواندم. امیدوار هم بودم که این کتاب خواندن ها، در آینده به نفع من خواهد شد. خود را متعهد کرده بودم که در اوقات فراغت، کتاب بخوانم. به رمان های ادبی علاقه داشتم و البته خواندن تاریخ. آن زمان خبری از کتابفروشی های مقابل دانشگاه نبود. کتابفروشی پروین در انتهای لاله زار و تعدادی هم کتابفروشی در شاه آباد و بهارستان بودند. کتاب دردسترس همه نبود. به همین نسبت کتابخوان ها هم زیاد نبودند. هنوز اکثریت مردم الفبا را هم نمی دانستند. البته فعالیت سیاسی خیلی رواج داشت. حتی در مدرسه هم بحث های سیاسی می کردیم. مجلات آن دوره مانند «اطلاعات هفتگی» با کاغذ کاهی و عکس های سیاه و سفید منتشر می شد. وقتی نخستین مجله رنگی آمد، غوغایی به پا شد.

تنها ایرانی دانشجوی فلسفه در سوربن

من در سال 1950 به پاریس رفتم. آن زمان برای ورود به دانشگاه سوربن مسابقه ای در کار نبود؛ بلکه امتحانی فوق العاده سخت وجود داشت که سه مرحله داشت. نخست، انشایی می بایست می نوشتیم که دارای جنبه های تاریخی، ادبی یا فلسفی باشد. دیگر آن که می بایست متنی را از زبان فرانسه به یکی از زبان های انگلیسی یا آلمانی و یا اسپانیایی ترجمه می کردیم. تصور کنید من که در آن زمان تسلط کمی به فرانسه داشتم فقط کمی انگلیسی می دانستم، چگونه می بایست این انتقال معنایی را انجام می داد؟! فهم آن متن مستدل برای من بسیار سخت بود. البته مرحله سوم برنامه ای داشت و مشخص بود که از چه چیزهایی امتحان می گیرند. معدل این سه آزمون، شرط ورود به دانشگاه سوربن بود که سرانجام بعد از 3 بار امتحان دادن طی دو سال، قبول شدم. من تنها ایرانی ای بودم که این آزمون دشوار را گذراندم. اکنون این آزمون، برگزار نمی شود. حتی دکتر «یحیی مهدوی» هم تعجب کرد من چگونه در آن قبول شدم. ما در این رشته که من تنها ایرانی آن بودم، در کنار فلسفه عمومی، تاریخ فلسفه و اطلاعات عمومی، می بایست دروس دیگری چون جامعه شناسی، روان شناسی و تاریخ را هم می خواندیم. من شاگرد یکی از بزرگترین جامعه شناسان آن زمان؛ «ژرژ گوروچ» بودم. استاد من در دوران فوق لیسانس «ژان وال» بود. می خواستم روی کانت کار کنم. با این که آلمانی نمی دانستم و ژان وال هم بر دانستن زبان آلمانی برای کار بر روی فلسفه کانت تاکید داشت، اما وقتی دلیل آوردم که او (کانت) یکی از فیلسوفانی است که در ایران، شناخته شده، پذیرفته.

روزهای سخت دانشجویی در پاریس پس از جنگ

در آن هنگام، که دوران نخست وزیری مصدق بود، وضع دانشجویان بسیار بد بود. در واقع مانند امروز، شرایط بحران و تحریم وجود داشت. نفت، فروش نمی رفت و ارز به دست ما نمی رسید یا با تاخیر می رسید. اما مزیتی که پاریس داشت این بود که

برای دانشجویان امکاناتی ولو اندک داشت. وقتی با یک کوپن (دانشجویی) به ارزش 70 سانتین بیرون نمی توانستیم حتی یک فنجان چای بنوشیم، می توانستیم یک ناهار یا شام بخوریم، مطمئن می شدیم که گرسنه نمی مانیم. البته عموماً صبحانه ای در کار نبود. خود رستوران ها هم اعلام کرده بودند که چون مقدار غذا کافی نیست، با خود میوه، تنقلات یا شیر بیاورید. اگر ساعت 12 برای ناهار می رسیدیم، باید یک ساعت هم در صف می ایستادیم. اما در مورد نان قضیه فرق داشت، هر اندازه که می خواستیم، می توانستیم نان بخوریم. این اجازه را هم داشتیم که برای صبحانه فردایمان نان برداریم. همچنین برای معالجه و امور بهداشتی نیز کمک هایی از سوی دولت فرانسه به ما (دانشجویان) می شد. حمام عمومی یک روز در هفته بود و ما به استخرهای رایگان دانشجویی می رفتیم. اتاق های ما، بسیار سرد بود. حتی خانه بعضی از دانشجویان لوله کشی مستقیم نداشت و لباس های خود را در تشت کوچکی با آب و صابون می شستند. اتاقی که من زندگی می کردم، سامانه گرمایی مناسبی نداشت. در آن دوران، پاریس به لحاظ شرایط پس از جنگ، در وضع بدی به سر می برد. افراد در جوانی پر از شور و انرژی است. اکنون که به آن روزها فکر می کنم، حتی یک روز هم نمی توانم در آن شرایط، به سر ببرم!

فلاسفه مورد علاقه ام؛ کانت و هگل

فیلسوف مورد علاقه من، چند بار شکل عوض کرده است. در ابتدا کانت را دوست داشتم. سپس به هگل تمایل پیدا کردم و چند کتاب هم درباره اش نوشتم. حالا هم که در این سن به سر می برم تا حد زیادی به «کانت» گرایش دارم. تحلیل استعلایی کانت که «هگل» برای بال و پر دادن به دیالکتیک خود، در آن به تامل پرداخت، عمق بسیاری دارد و هنوز هم سازنده است. فلسفه کانت را جوشان و پویا می دانم؛ چرا که محدودیت های تفکر را هم نشان می دهد. هگل هم انعکاس سیاسی فوق العاده ای در جهان داشته و خیزشی در تاریخی سیاسی معاصر بر جا گذاشته است. ساده بگویم؛ فلسفه هگل در جوان، شوق برمی انگیزاند. در واقع هگل از نخستین فیلسوفانی است که هر فردی را که با جامعه سیاسی خود ارتباط روزمره تری دارد به طرف خود می کشاند.

گشایش در قلمرو اندیشه

جز بخش اخلاق، آنچه کانت در فلسفه خود گفته است، به درد زندگی روزمره نمی خورد. بیشتر به درد دانشجویان فلسفه می خورد. هدف کانت، گشایش و ساختار شکنی در قلمرو فکر بوده است. با تحلیل عمیق فیزیک نیوتن بود که کانت دست به چنین کاری زد. آنچه را «اینشتین»- که در جوانی عضو باشگاه کانت شناسان آلمان بود- راجع به بعد چهارم؛ یعنی زمان می گوید از کانت گرفته است.

فلسفه را نباید تقلیل داد

فلسفه را در وهله اول باید اهل آن بخوانند. برای آن که جامعه فلسفه را بفهمد، نباید آن را به فهم عموم تقلیل داد. اگر چنین شود، فلسفه خواهد مرد. برعکس، جامعه باید رشد و ارتقاء پیدا کند. هدف فلسفه فهم عمیق مسائل است و نباید آن را به سطح زندگی روزمره تقلیل داد. فلسفه در صورت عمیق بودن، به درد آموزش و اصلاح دانشگاه ها می خورد.

فلسفه غرب و فلسفه اسلامی

ما در مشرق زمین خصوصاً ایران، یک سنت فکری بسیار غنی داریم، از ابن سینا و فارابی و حتی غزالی- که مخالف فلسفه است- گرفته تا سهرودی و مکتب اصفهان که نمونه هایش میرفندرسکی، میرداماد و ملاصدرا هستند. به نظر من آنهایی که فلسفه غربی را به نوع ایرانی آن ترجیح می دهند و یا برعکس؛ فلسفه ایرانی را بر فلسفه غربی، هر دو در اشتباه هستند. تعمق در یکی مانند تعمق در دیگری است. مشکل ما آنجا است که هیچ گاه مطالعه عمیقی نداریم. در نتیجه فهم درستی هم نداریم. با خوانش عمیق است که فهم تکمیل می شود. در جلسه ای بودیم که یکی از استادان فلسفه، ابن عربی و دکارت را با هم مقایسه می کرد. این کار، مانند آن است که یک تاجر را با کسی که چله نشینی می کند مقایسه کنیم. معلوم است که این کار از اساس باطل است. ما دچار سوء تفاهم هستیم؛ زیرا فهم درستی نداریم. در فلسفه نباید جبهه بندی و مصادره به مطلوب شود. فهم درست یکی مستلزم فهم درست دیگری است. هیچ کدام بر دیگری، مرجح نیستند.

در حفظ زبان فارسی تعصب بورزیم

توصیه ام این است تا جایی که مقدور است نگذاریم زبان فارسی خراب شود و کلمات فرنگی زبان ما را آلوده کنند. اگر مرتب از آلودگی محیط زیست و نابودی طبیعت ایران می گوئیم- که کاملاً درست است- آلودگی زبان فارسی هم مهم است. این وظیفه ماست که فرهنگ خود را حفظ کنیم. اگرچه نمی توان آن را به طور کامل پاک و حفظ کرد. این روزها می شنویم که عده ای مرتب

اصطلاحات فرنگی فلسفی را در گفتار و نوشتار خود به کار می‌گیرند. در حالی که معادل فارسی این گونه واژه‌ها وجود دارد. حتی اگر به شما خرده گرفتند که چرا معادل فارسی واژه‌های فرنگی را به کار می‌برید، اعتنائی نکنید و به فارسی ماندن زبان تان تعصب داشته باشید.

روح سالم در گرو بدن سالم است

من در جوانی بسیار به سفر می‌رفتم و علاقه خاصی به آن داشتم. سفرهای داخلی برای دیدن مردم، طبیعت و تاریخ ایران است. هدف از سفر یادگیری و سختی کشیدن است. همین مساله مرا به آن علاقه مند کرد. در هنگام سفر عکاسی هم می‌کردم. جسته گریخته عکس‌هایی از سفرهای آن موقع در آلبوم خود دارم. فولکس واگنی داشتم که با وجود سختی‌هایی که داشت، با آن به سفر می‌رفتم. اما همان سختی‌ها هم برای من تجربه بود. من سفر را جزو آموزش‌ها و تجربه‌های ضروری بویژه برای جوانان می‌دانم. سفری اصیل است که با وجود سیاحتی بودن، ریاضتی هم باشد و از سویی؛ هدف از آن شریک شدن با دیگری و حضور در جامعه باشد. کسی که سفر نمی‌رود، خود را از زندگی محروم می‌سازد؛ زیرا سفر، شور و شغف زندگی را در آدمی پدید می‌آورد. گفته شده که سفر، فرد را پخته می‌کند. این مشروط به آن است که سلامت روحی و جسمی مسافر حفظ شود و خود را آلوده نکند. سفر برای سالم ماندن است. اگر جسم آلوده شود، روح هم از بین می‌رود. من مخالف عرفان‌هایی هستم که عمیقاً جسم را طرد می‌کنند. نفس سالم، در گرو بدن سالم است.

منبع: 6 و 7 همشهري